PDF.tarikhema.org

۲۹۹۷

نافه

اثر :

فریدون توللی

۱۴۴۱

حق چاپ محفوظ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

نافه را به همسر عزیزم
مهین و دختران دلبندم
نیما و فریبا و رها
تقدیم میکنم.

فریدون توللی

شیراز: ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۴۱

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

چاپ «نافه» منحصراً بلطف و
همت دوست ارجمندم آقای اکبر معاونی انجام
گرفته و هرگز سپاسگزاری من یاریهای این
دوست نقاش و نویسنده را جبران نتواند کرد.

فریدون توللی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست قطعات نافه

دیباچه	از صفحه	۱	تا	۱۶
دیودرون	«	۱۷	–	۲۴
زبان نگاه	«	۲۵	–	۳۱
آشفتگان	«	۳۳	–	۳۸
گرفتار	«	۳۹	–	۴۳
ساغریاد	«	۴۵	–	۴۹
ملعون	«	۵۱	–	۵۵
لبریز گناه	«	۵۷	–	۶۰
واپسین چاره	«	۶۱	–	۶۵
سرنوشت	«	۶۷	–	۷۱
آغوش	«	۷۳	–	۷۷
بامداد بزم	«	۷۹	–	۸۳
بالین	«	۸۵	–	۸۹
رنج پرهیز	«	۹۱	–	۹۵
گناه سرد	«	۹۷	–	۱۰۰
سایه‌ها	«	۱۰۱	–	۱۰۵
همزاد	«	۱۰۷	–	۱۱۱
بوسه مار	«	۱۱۳	–	۱۱۶
رنج مُدام	«	۱۱۷	–	۱۲۱
رشك	«	۱۲۳	–	۱۲۷
هودج مرك	«	۱۲۹	–	۱۳۳
رسوا	«	۱۳۵	–	۱۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پنهان سوز	از صفحه	۱۴۱	–	۱۴۵
گلاویز	«	۱۴۷	–	۱۵۱
عید	«	۱۵۳	–	۱۵۶
کام	«	۱۵۷	–	۱۶۱
بن بست	«	۱۶۳	–	۱۶۶
بی پناه	«	۱۶۷	–	۱۷۰
یاد دیرینه	«	۱۷۱	–	۱۷۴
هنرمند	«	۱۷۵	–	۱۷۹
تلفون	«	۱۸۱	–	۱۸۵
جادو	«	۱۸۷	–	۱۹۰
لا به ابلیس	«	۱۹۱	–	۱۹۴
شکوه	«	۱۹۵	–	۱۹۸
کاخ گمان	«	۱۹۹	–	۲۰۳
فریب	«	۲۰۵	–	۲۰۸
کودکان ما	«	۲۰۹	–	۲۱۳
شرمسار	«	۲۱۵	–	۲۱۸
افسونگرک	«	۲۱۹	–	۲۲۴
ننگ درنگ	«	۲۲۵	–	۲۲۸
پلید	«	۲۲۹	–	۲۳۲
تابوت	«	۲۳۳	–	۲۳۶
دریغ	«	۲۳۷	–	۲۴۰
اندرزروزگار	«	۲۴۱	–	۲۴۴
مرگ	«	۲۴۵	–	۲۵۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از قطعات این مجموعه :

« سایه » به خانم پروین دولت آبادی

« ملعون » به‌آقای دکتر پرویز خانلری

و قطعه « بن بست » به‌آقای دکترمحسن هشترودی

دوستان هنرمند وارجمندم تقدیم گردیده‌است .

فریدون توللی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیباچه

از انتشار **رها** ، تاهم اینك که **نافه** بدست‌دوستداران میرسد ، دوازده‌سال سپری شده .

درآن هنگام ، نه تنها دیوان یا مجموعهٔ شعری ازهیچیك‌ازشاعران نو پردازبطبع نرسیده بود ، بلکه مدّعیان پیش کسوتی این شیوه بجای عرضه داشتن اصول و مبانی ابداعی خویش ، بیشتر درین میکوشیدند تادر محافل و مطبوعات بر دیرینگان خرده گرفته ، احیاناً مقام شامخ این اساتید گرانقدر رانیز به مغلطه انکارکنند ؟

کار این طائفه که پیش‌از هرچیز به‌دشمنی باقوافی و اوزان وقوالب شعر کهن برخاسته و شگفت‌تر ازهمه پشت پا کوفتن براصول و قواعد زبان فارسی را نیزازجمله شاهکارهای‌هنری‌خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می پنداشتند ، بدان مینمانست که طاغیانی کوته فکر ، برجای استفاده از سراچه زرنگاری که صاحب آن نه بر عقیدت آنان بوده است دل بر تخریب آن نهند و سرموئی نیندیشند که سرانگشت خلاق چه نقشبندان ومُنبّت گران وگوهرتراشانی فرسوده آرایش آن کاخ بلند گشته است !

سوای تنی چند از ورزیدگان شعر کهن ، که از سر آزمون طبع با این طائفه درآمیخته و گاه و بیگاه نیز ازچشم اندازتازه ، قطعاتی درقالب دوبیتی‌های متداول امروزسروده بودند ، رویهمرفته این گروه را چیزی در چنتهٔ ادّعا نبود . حال آنکه دوستداران شعر جدید را انتظار براین بود که پیشگامان این شیوه با استدلال بر حقّانیت نیازی که ایشان رابه گشودن راه تازه برانگیخته است ، باعرضه داشتن مبانی مبدعات خویش چراغی نیز فراراه دیگران گیرند .

درآن هنگام ، من خود نیز همانند بسیاری از تحول طلبان ، به جذبهٔ **افسانهٔ یوشیج** دل بر قبول شعر نو نهاده بودم . تا آنجا که در آرزوی دیدار سرایندهٔ آن اشعار غبار راه طلب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راسرمهٔ چشمِ نیاز کردم و از شیراز روانهٔ تهران شدم . با اینهمه دولتِ صحبتِ **نیما** هم گره از کارم نگشود و با آنکه ازسر آمادگیِ مُدام ، دفتر و قلمی نیز بخانهٔ وی نهاده بودم ،سالی چندثبت مبدعات و موازین شعری استاد ، هر بامداد به بامدادی دیگر حوالت گشت !

راستش اینکه **نیما** خود دیرگاهی بود تا قالبِ پرداختِ **افسانه** را ازدست فروگذاشته‌در عوض باسرودنِ اشعاری که‌مصارع کوتاه‌وبلند آن لبریزِ مُبهمات بودچنین‌می‌پنداشت که‌باعَرضه کردن این «کلافِ گره‌پیچ» رسالت‌خودرا درباب تحول شعر بپایان برده است !

حال‌آنکه درسروده‌های‌اخیروی ، اگرچه هنوز ایقاعاتِ عروض را نقشی‌به‌کم وبیش برعهده مانده بود ولی نحوهٔ ختم وبُرش‌هرمصراع،چنان نبود که قاعده وآئینی برآن‌توان نوشت وچه بسا که تیغهٔ سلیقهٔ استاد ،.. بجای بُریدنِ بندگاهِ طبیعی بحور وزحافات ، درست در جائی فرود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میآمد که مقبول ذوق سلیم نمیتوانست بود .

درین گیرودار ، **رها** باآن دیباچهٔ خاص ، بدستِ تشنه کامان رسید . آنچه من به مقدمهٔ این کتاب در ضرورتِ تحولِ شعر بیان داشته و ضمنِ تعریف و سنجشِ اسالیب قدیم و جدید ، ثمرهٔ سالی چندتدقیق وتجربتِ خویش را نیز بدرقهٔآن کرده بودم برای همه تازگی داشت .

تا آنجاکه نه تنهابسیاری از خرده گیران و آوارگانِ حقیقتجوی را ازنظر رفعِ مُبهمات ، بکار افتاد ، بلکه گروهی از جوانانِ مایه ور وخوش ذوق با مطالعه آن دیباچه ، مسیرِراستینِ خودرا در خطهٔ شعرنو بازشناختند ورختازورطهٔ تردیدبه ساحلِ یقین کشیدند و چنانکه دیدیم از برکتِ کوششِ این گروه اشعاری بس لطیف ودلاویز هم برگنجینهٔ شاهکارهایِ هنریِ این مرز و بوم افزوده گشت که بیگمان هماره بر نیمتاجِ عروس ادب باز خواهد ماند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما آنچه از پسِ انتشارِ نخستین طبع **رهـا**

تا بامروز برسرشعر نو رفته چنان پُرزیر وبم است

که اگر نه درین فرصت به اشاره باز گفته شود ،

جنبه‌های زیانمند آن اربابِ ذوق‌سلیم‌را نیزدچار

انحراف تواند کـرد ! ...

بررویهـم ، آنان که درین‌مدّتِ دراز بنام

شاعرِنوپرداز دست بطبع‌دیوان زده یاصفحاتِ‌ادبیِ

جرائدومجلات رالبریزسروده‌های خودکرده‌اند،

ازین سه دسته بیرون نیستند :

۱ ـ یاوه‌سرایان

این دسته جز از سرِ بیمایگی و عجز در

پرداختِ شعرکهن ، تُهمتِ شاعری‌برخودنبسته‌اند

بااینحالِ گزافه‌هایِ ایشانِ شعر نونیست بل‌ژاژ و

یاوه‌ای است که درِ سایرِ ممالكِ جهان‌نیزبرساده

لوحـــان عرضه میشود و هر چند گاه نام‌هذیان

گوئی‌را برسرزبانها می‌افکَنَد !

بدبختی اینجاست که ضرباتِ وارده از

ناحیهٔ این‌گروه برپیکرِ **شعر نو** نیز چندان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اندك و بی‌اثر نبوده است . چه‌هنوز جانب گیران متعصب شیوهٔ کهن‌ازسر مغلطه وفریب ، عالیترین شاهکارهای شعرنو را نادیده انگاشته باتوسّل به سلاح پوسیدهٔ « جیغ بنفش » و ترّهات دیگراین یاوه سرایان ، چنین وانمود میکنند که‌بهرحال سایر نوپردازان را نیز باید درردیف همین گروه بحساب آورد !

شك نیست که گناه دارندگان جرائد و مجلات را هم در اشاعه آثار و تکثیر نفوس این ژاژخایان ، نادیده نمیتوان گرفت‌چه پرواضح‌است که چنانچه در سنوات اخیر صفحات ادبی این نشریات برایگان عرصهٔ ترکتازی این گروه نمیگردید مکتب گریختگان وبیماران روانی‌را، آن‌یارانبود تازبان‌شیرین‌وفصیح فارسی‌را گوسفند وار به مسلخ جنون کشندواز چنین‌زبان پرورده وصیقل خورده‌ای که‌پس‌ازگذشت ده‌قرن ازتاریخ سروده‌شدن شاهنامه همچنان بر مردم‌امروزمفهوم و مطبوع است لاطائلاتی بوجود آرند که بیگمان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دل هر پارسی گوی ادب دوست را لبریز اشك و درد خواهد کرد .

و اما این طائفه چنانچه دردی داشته باشند بیقین با آن درد که سینه حافظ را مالامال خود ساخته یا جان نوپردازان اصیل را در آتش گداخته متفاوت است .

پس چه بهتر که برهمگان منّت نهند و غلبهٔ این درد را به تناول یکی دو قرص مسکّن فرو نشانند و ثبت هذیانات خود را درمقام اصرار ، برعهده پزشك و پرستار واگذارند !

عیب دیگر **یاوه سرایان** این است که گهگاه مردم فریبی را نیز ضمیمه ژاژخائی خود کرده ، بر شعار « هنر در خدمت خلق » ایمان دروغین میورزند و بطور خلاصه چنین وانمود میکنند که تبعیّت ازین اصل ، ایشان را به سرودن آنهمه یاوه برانگیخته است . شاید نیز چنین می پندارند که چون گفتار آنان (بلحاظ ناتوانی در خلق مفاهیم لطیف واستخدام لغات خوشاهنگ و رسا) به زبان عامّه نزدیکتر است . لاجرم هنر آنچنانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشان نیز در خدمت بخلق بکار رفته ! . . .

حال آنکه سروده‌های این گروه ، خاصه از جهت عدم رعایت قواعد زبان و پابند نبودن بهیچیك از موازین شعری قدیم وجدید ، نه تنها بر مردم کوی و برزن نیز مفهوم و مقبول نیست بلکه در بسیاری از موارد ، ورزیدگانِ رمز و اشارات جاسوسی هم حقیقت مقصود آنان را بِدرُستی درنتوانند یافت . خاصه آنکه وفور علامات سئوال واستفهام ونقطه در سروده‌های این گروه ، بدان مینماید که هزاران مور ومگس آزمند را نیز بر شیرینی آن اشعار آبدار وقوف افتاده است !

شك نیست که تبعیت از شُعار «هنر درخدمت اجتماع» یعنی شُعاری که دسته‌های سیاسی وافراطی چند سال اخیر دربرابر اشعارِ «هنر برای هنر» عنوان کرده‌اند درین دیباچه موردانتقاد نیست، گو اینکه طرفداران این شعار اکثراً از طبقه کارگر بوده وشاعرانِ آزاده کمتر بدان التفات نموده‌اند . ولی هر بافته یا سرودهٔ نامفهوم را باین دلیل که سطربندی آن از واژهای عامیانه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیوند گرفته است نمیتوان بحساب پیروی ازآن شعار گذاشت .

با اینحال ، نویسنده‌را عقیده بر این‌است که هنر اصیل هرگز بند پذیر نبوده وازین‌پس نیز درکمند هیچ فرمانی گرفتار نخواهدماند .

بهرتقدیر ذکرنام (یاوه‌سرایان)درعداد دسته‌هائی که دراین‌چندساله ، بیرون‌ازقلمرو شعر کهن ، بذرتلاش‌افشانده ، یادر این ادّعا فریاد برداشته‌اند نه ازین‌جهت است که نویسندهٔ دیباچه ، این گروه راهم در زُمرهٔ نوپردازان بحساب گرفته، بلکه از جهت رفع مغلطه لازم بود تا از رسوائی این دسته نیز یاد شود . باشد که ادب دوستان و شاعران جوان‌ما ازخامی‌این تصوربدرآیندوچاپ گزافه‌های این گروه را در بهترین نشریات پایتخت ، دلیل حقانیت این شیوه نشمارند و در هوای تحصیل آن اشتهار که **برادرحاتم** را از **آلودن زلال زمزم** بدست افتاد دل به غول فریب مسپارند و خاصه ازسرآن **«نوطلبی»** که در نهاد هرجوان نهفته است مایهٔ ذوق‌سلیم خویش رادر تقلیداین بیمایگان‌ازدست منهند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳- آشفته کاران

اینان که خوشبختانه تعدادشان اندك و فرصت درمانشان باقی است ، کما بیش باموازیث ادبی این مرز وبوم آشنائی داشته و حتی برخی از آنان درطبع آزمائی برشیوهٔ کهن شعر نیز بی توفیق نمانده اند .

این شاعران ، نه تنها به ضرورت تحول پی برده و سالی چند اندیشه وادراك هنری خویش را در قالب قطعاتی دلپذیر ، بر شیوهٔ اصیل ونو بنیادشعر عرضه صاحبنظران کرده اند ، بلکه اغلب از تلفیق اوزان سازگار ، یا ابداع تراکیب لطیف ، کوششهای درخشانی بخرج داده و بهر حال در قالب دوبیتی های متداول امروز اشعار دل انگیزی نیز برگنجینه بهترین آثار هنری این سرزمین برافزوده اند که از نظر نویسنده شاید پاره ای ازآنهارا باشاهکارهای اساتید کهن همسنگ توان گرفت .

با اینهمه جای تأسف است که غوغای یاوه سرایان و گرم بازاری بیمایگان و مغلطه کاری ناتوانانی که شرح بی بند و باریشان در صدر این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقال گذشت در این اواخر یقینِ تردّد و نیم‌بندِ این گروه را دستخوش تردید ساخته و رفته رفته بسیاری از آنان را ازشاهراه تحول‌اصیل به‌بیغوله انحراف در انداخته است . و شاید برخی از وسوسه‌مندانِ این طائفه‌که به تلقین‌دائمی‌ژاژخایان گرفتار آمده و چـاپ نظائر آن هذیانات را در فرنگ ، دلیل‌دیگری برحقّانیتِ این هرج ومرج گرفته‌اند در این گمان‌اند که‌چون محتمل‌است‌دست قضاوت آینده برتُرّهاتِ آن‌گروه مُهرِ قبول‌نهد و اراجیف آنان‌را ازاین نظر که در ادعای خدمت بخلق سروده شده ، شاهکاروار به گنجینه خلود گذارد ، پس چـه بهتر که صاحبان ذوق‌سلیم و فکرت مستقیم نیز به‌لنگراین ودیعه باز پس‌نمانند و در میدان گـزافه سمندی‌بجهانند و از بَرکتِ پرداختِ آن اراجیف که نه‌تنها ازگرانباری‌اوزان وقوافی وقواعد زبان باز رسته ، بلکه ازشهر بندِ درك و احساس نیز بدرجسته است ، نامی به‌نیکی باز نهند .

حال آنکه دوربینی اینان ، ازاحتیاط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن خدا نشناس بی ایمان خنده انگیزتر است که کفر گویان ، دوگانه را نیز از جهت خشنودی یگانه بجای میآورد وبرآن بود که چنانچه‌علیرغم آنهمه انکار والحاد ، آخرتی در کار باشد البته سروی‌بی‌کلاه نخواهد ماند .

به‌گمان نویسنده ، چنانچه‌این گمرهان خوش ذوق ، دست‌از تقلید گزافگویان در کشند و برطریق پیشین باز گردند ،علاوه بر نجات خویش ، نوخاستگان متحیّر وبی تصمیم را هم به پیروی از اصول صحیح شعرنو ، تشویق توانند کرد . خاصه که‌این گروه بدوران کوتاه‌سرگشتگی خود نیز طومـاری چندگزافه درکفن بسته واز بیمِ گُمنـام ماندن در تذکره ژاژخایان آسوده دل نشسته‌اند !

۳ـ نوپردازان راستین

وامـا این‌گروه که بی‌اعتنا به‌یك سلسله تشتّت و انحراف بیست ساله ، پایه های تحول شعررا بردوش گرفته ، با اعتقاد به صحت‌واصالت این شیوه در طریق نوبنیاد گام زن گشته‌اند ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر چه در شمار اندك‌اند ولی بیگمان در کوشش خویش به‌کامیابیهای به‌ازین‌خواهندرسید .

اینان ، مطالعه و شناخت کامل آثارو افکار دیرینگان را بر خود واجب میشمرند و بزرگداشت مفاخر شعر کهن رافریضه‌خودمیدانند وباآنکه به‌اقتضای نیازکنونی شعر پارسی به‌انجام یك تحول شایسته ، پویای راه وجویای اصول و قواعدی دیگرند همواره‌برآنندکه تا شالوده این تلاش برمواریث وموازین‌قدیم اُستوارنشودبیگمان به‌نتیجه مطلوب نتواند رسید .

همت این گروه ، در پرهیز از سرودن اشعار بی‌وزن و عدم طردِ لجاج آمیز قافیه از قلمروِ شعرنوستودنی‌است . همچنانکه مساعی‌آنان در شکستن اصولیِ بحور وتلفیق اوزان مختلف و سازگار ، به‌پرداخت‌قطعاتی بس دل‌انگیز پیوسته است .

از نظر اینان ، رعایت ردف وقافیه تا آنجاکه لطمه به بیانِ مفهوم ومضمون نزند مایهٔ خوشاهنگی کلام خواهد بود و در غیر اینصورت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهتر آن است که تعصبی در آوردن آن بخرج داده نشود .

در مورد تراکیب‌جدید نیز که البته‌ابداع سنجیدهٔ آن‌نمودار حسن ذوق‌و نازك اندیشی‌شاعر نوپرداز خواهد بود ، عقیده این گروه همچنان براعتدال‌است . چه‌ترکیباتی که‌بصرف(نوطلبی) ساخته شود اغلب در دیوان آفریننده خودبخاك رفته ، هرگز مورد استعمال و استقبال دیگر سخنوران قرار نخواهد گرفت .

ارزش دیگر کارنوپردازان اصیل . دراین است‌که اینان‌با اعتقادباینکه فهمِ سرودهٔ هرشاعر قدیم و جدید در درجهٔ نخست وابسته به‌سخندانی اوست ، رعایت قواعد زبـان‌فارسی را نیزبرخود فرض میشمرند و از سرودن اشعاری که سیاق کلام‌آن به ترجمه‌های ناقص آثار بیگانه شبیه‌تر است هوشیارانه احترازمی‌جویند .

در بـاب مفاهیم و مضامین و تشبیهات‌و استعارات‌تازه نیز ، نگارنده براین‌عقیدت است‌که هنراین دسته‌از شاعران‌نوپرداز ، توفیقِ فراوان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یافته و بهرحال زمینه رااز جهت کوشش دیگران آماده ترساخته است .

بنا براین درمیان آن سه دسته که دیباچهٔ **نافه** به‌بیان مختصر احوال و کیفیات کار آنان اختصاص یافت طریق صحیح تحول شعر ، همین است که این طایفه در پیش گرفته‌اند و چنانچه پویندگان این راه و گروندگان جوان و خوش ذوق درپیشبرد این شیوهٔ سنجیده بذل همت کنند بیگمان به سر منزل مقصود نیز توانند رسید چه شك نیست که اصول وقواعد و موازین شعر کهن هم ، همه پرداختهٔ یك فرد و باز یافتهٔ یك‌عصر نبوده بلکه هرکس به روزگار خویش گوهری از نبوغ و تلاش خود را بر این گنجینه بی‌همانند برافزوده‌است .

شیراز ــ ۱۶ر۷ر۴۱

فریدون توللی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

دیوِ دَرون

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

شمعم نفسی ماند و سپس جانداد
من ماندم و تاریکی و تنهائی
شبگرد گذشت از ره و سگ نالید
زد خنده غزلخوان ، زن هرجائی

آوازِ یکی گامِ هراس‌انگیز
دور از بُنِ آن کوچه بگوش آمد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر پاشنه چرخید دری فـــرتوت
آزرده گدائـــــی بخروش آمد

از بختِ بد آشفته یکی بد مست
مینایِ تهی بر سر معبـــر زد
سرپنجهٔ دیر آمده هشیاری
آهسته فرود آمد وبر در زد

هرکس ، بسرائی شد و سر بنهاد
فارغ زریا کاری بد خواهـــان
کوبید قدم گزمهٔ خواب آلود
در خلوتِ تاریکِ شبانگا هـــان

لغزید شب از نیمه به نیمی بـــاز
من ماندم‌وتنهائـــــی وخاموشـی
وان مُرده که‌یادِ کُهنش خوانند
برخاست زتابوت فراموشـــــی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اندیشهٔ جوینده چراغ‌افروخت
تا سوی درون، باز کِشد بازم
وز سینهٔ هر دخمه برآرد بـــاز
کَفتار صفت لاشهٔ هر رازم

هر خاطره چون‌مارِ سیه جنبید
تا نیش زند پایِ خیالـــم را
هر عشقِ سیهکام زنو جان یافت
تا تازه‌کند شرح ملالـــم را

دیدم که عبث بود عبث آن عمـر
کاندر سرِ پیوندِ کسان کـــردم
غم خوردم‌و غمخوار بَدان گشتم
جان کَندم‌و تیمارِ خسان کـــردم

دیدم که زیارانِ کهن‌کس نیست
جز یك دوسه تن خسته‌و افسرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وان جمعِ پراکنده یکایك (آه)
یاغرق خیانت شده یامُرده !

دیدم که بسی ماندم و کس نشناخت
غمخانهٔ تاریكِ روانـــم را
خود نیز شگفتا که ندانستـــم
حدّ خود وسرحدّ جهانـــم را

دیدم که درونم چو شبی تاریك
گسترده به بیغولهٔ نادانـــی
دانائیم آنگونه که شمعی چند
سوسوزند از ظلمت شیطانـــی

دیدم که زبان دارم وگویا نیست
تا شرح دهد رنجِ نیـــازم را
دیدم که قدم دارم وپویا نیست
تا بسپرد این راهِ درازم را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیدم که چه بس تشنه و بیتابـــم
بر نفرتِ بد نامی رسوائـــی
بر لعنتِ شیرینِ سیهکاری
بر لذتِ نوشینِ سبکرائـــی

گوئی دو شد این قالب درد آلود
هر نیمه یکی پیکر ناهمتا !
این هردومنم ؟ آه‌منم این دیو؟!
وان شکل پریوار مسیح آسا؟!

حیرت زده از خویش، درآن پندار
خود، کوفته‌جان ، بر سر خود جَستم
آن پیکرِ پاکیزه درافکندم
برسینهٔ او راهِ نفس بستم

تا خشمِ سیه ، باز نشانم باز
سیراب شدم یکسره از خونَش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر خاستم از نعش وسپردم مست
بر مرگِ سیه ، پیکرِ گلگونش

آه این‌منم ای مردم غافل آه !
روز اَرچه دگر خوی ودگرسانم
زین روحِ تبهکار بپرهیزید
من خود چو شما بندهٔ شیطانم

نالید خروس‌از دلِ ظلمت ها
افتادم و پس‌دیده‌فرو بستـــم
وان‌کشتهٔ دوشینه زنو جان یافت
تا خلق بدانندکه من هستم !

تهران ۱۱ر۷ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

زبانِ نگاه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

در جامهٔ شطرنجیِ زیباش
مستانه خرامید بسویم
نزدیکترك آمد و بشکفت
آن غنچهٔ لبخنده برویم

دیدم که درآن شادیِ خاموش
بس شِکوهِ نا گفته بلب داشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چشم سِیهَش چشمهٔ غـــم بود
برق نگهش گرمی تب داشت

بر دیدهٔ من دیده فـــرو بست
تا بشنود افسانهٔ دل را
بیرون کِشَد از سینهٔ من باز
آن رازِ فرو رفته بِگِل را

میریخت درآن پرسشِ پُرمهـــر
بس‌سرزنش‌از موجِ نگاهـــش
میداد گران ، کیفرِ دل را
بی آنکه بپرسد زگناهـــش

از تابشِ رشك آن گلِ رخســـار
میسوخت بصد رنگِ دلاویـــز
کوشای سخن بود و بهر بـــار
می بست پشیمان ، لبِ پرهیز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواندم که مگر در دلش آرام
ره یافته اندوهِ کمانـــــی
یا شك زده در گرمـــیِ پندار
بر سردی من جُسته نشانـــی

درهستیِ خود رفتمو او بـــود
پنهان شده در پیرهـــن من
او بود که با جانِ هوسناك
میسوخت چو شمعی بتـــن من

ناکرده گنه ، خیره‌شدم گـــرم
بر شعلهٔ چشمانِ سیاهـــش
بس پوزش نالان که فشـــاندم
با سوزِ نگَه پیشِ نگاهـــش

زد تکیه برآن نردهٔ بـــاریك
نیلوفر اندام ، رها کـــرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وان عُقده که در خاطر من بـود
با چشم نوازش همه وا کـرد

بگرفتمش آن دستِ تب آلـود
زد صاعقه در مُلکِ وجـودم
بوسیدم ولغزید برآن دست
رخشان و دوان ، اشکِ درودم

آغوش گشودم که کِشم تنگ
آن پیکرِ سیمینه درآغوش
بر گونهٔ خود بفشرم از مهر
آن نرمیِ سوزانِ بناگـوش

ما هردو براین تشنه‌که برخاست
از خلوتِ کاشانه صدائـی
پیچید دران گوشهٔ خامـوش
آرام و سبک ، تکِ تکِ پائـی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدرود کنان ، دورشدم دور
تا دل نکشد پرده ز رازم
میرفتم و درحسرتِ دیدار
میسوخت سراپایِ نیـــازم

تهران ۱۳ر۷ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

آشفتگان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

از پشتِ دودِ نیلیِ سیگارِ غمگسار
میتافت ، آتشین رخِ اندوهبارِ او
چون شامگه ، که بردلِ دریاچهٔ کبود
عکس افکند پریده و لرزان شرار او

میرفت ، حلقه حلقه در آن حلقه‌های زلف
دودی که میگذشت نوازنده بر لبش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وان گردنِ سپید ، نمایان سپیده فام
ازهاله‌ای که الفتِ غم‌بود با شبش

از روزن اوفتاده بران نیمرخ بناز
تابان ، زصبحِ دلکشِ پائیز خوشه‌ای
باهر تکانِ شاخهٔ اندام ، میربود
هرسایه روشن ازگُلِ آن‌چهره توشه‌ای

من پیش او نشسته پریشان ودردمند
میخواندم‌آن چکامه که او بود ویادِ او
میدیدَمش که با غمِ سوزانِ هرکلام
میخاست بس دریغِ نهان از نهادِ او

چون آفتابِ تشنه که تابد ببرگِ یاس
میسوخت سوزِ شعرِ مَنَش درشرار خویش
پژمژده میشد آن گُلِ رخسارِ دلفروز
آهسته در طراوتِ گرمِ بهار خویش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیگارِ نیم‌سوخته درآن فسوس گـــرم
کاهید و سوخت تا سرِ گلبرگِ ناخنش
گفتی که شعرِ من‌همه غم‌بودواشك ودرد
کاتش بدل فکند و بر انگیخت از بُنَش

بس کردم ازسخن ، که‌دگر آن‌فروغِ بخت
با آن‌شکنجه ، تابِ شنودِ سخن نداشت
میریخت برگ برگِ امیدش بخاكِ سـرد
پروایِ نغمه خوانیِ مرغِ چمن نداشت

آن روزِ بخت گمشدو اینك درآن خیال
من مانده‌ام درین شب‌و این شمعِ تابناك
دفتر به پیش‌و شعرپریشان و سربدست
رقصان ، خیالِ رویِ تو در آرزویِ پاك

آه ای امیدِ رفته ، درین شامِ غم بپیچ
آن بازوان تشنه ، چو ماری بگردنـم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگذار تا برآید و افشان شود چو دود

با بوسهٔ تو جانِ برآشفته ، از تنم

تهران ۱۵ر۷ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

گرفتار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

هم باتو دردمندم وهم بی‌تو ای‌شگفت !

این شعله چیست دردل آتش‌پرست من

مستِ توام ، دریغ که بس‌چشم‌رشك وعیب

هشیار وخیره ، بسته درین بزم دست من

زندانیِ شکیبم و میجویمت بمهر

از پشتِ‌میله‌هایِ جگرسوزِ هر نگاه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وز رخنه‌هایِ روشن این‌دخمه،آشکار
می بینمت زشور نهان ، تشنه بر گناه

آئین دیرباز دراین اُنسِ‌روبروی
بنهاده بس جدار جدائی ، میانِ ما
لب بستگانِ وادیِ رازیم واز نیاز
پیچیده درضمیر بلاکَش ، فغانِ ما

میسوزم از شکنجهٔ وسواس‌و شوقِ‌وصل
میرانَدَم،که خیزم‌و افتم بدامنت
باآرزوی تشنه کِشم دربرت بمهر
وز داغهایِ بوسه، گُل افشان کُنم تنت

ناگه درین میانه یکی دستِ ناشناس
میکوبدم بسینه که « بنشین بجای خویش»
مقهورِ پاسِ پنجهٔ روئینِ رسم و شرم
سرمینهم بگوشهٔ زندانسرایِ خویش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میلرزدم زمرگِ هوس ، استخوانِ سرد
خون بازمانده در رگ وافسرده‌پیکرم
قلّاده‌ها بگردن و زنجیرها بدست
تب ، نابکام ، میکِشد آهسته دربرم

تهران ۲۵ر۷ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

ساغرِ یاد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

چشمه‌ها جوشید و بُستانها شکُفت
اشکِ شـــادی ریخت از چشمانِ من
بادِ رسوا ، دامن افَشان برگذشت
بویِ گُل پیچید در ایوانِ من

اَبرِ غم در تیرگی بارید و رفت
دل ، طراوت یافت زین بارندگی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خنده زد چون صبحِ نمناکِ بهـــار
باز برمن چهرِ پاکِ زندگی

تابِ گیسویِ اُمید از هم گشـود
بسته شد بر چنگِ افسونکارِ من
شاخِ نیلوفر ، ز روزن سرکشید
نرم نرمك ریخت بر دیوارِ من

زنبق‌آسا ، تُرد و عطرافشان و مست
شعرِ شادابم دمّید از بـــاغِ راز
بوسه زد برنوكِ انگشتانِ گـــرم
نغمه ، از دل پایکوبان تابه سـاز

غنچه در بازویِ نازآلودِ یاس
با شکُفتنهایِ اخترها شُکفت
یاد او ، رقصان وعریان ، درخیال
خَند خَندان ، جلوه‌گرشد از نهفت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آرزو ، چون نورِ رؤیاخیزِ ماه
گرم و خوش تابید بر اندام او
زلفِ بویا ، کرده افشان تا بِدوش
صد هوس درجانِ بی‌آرام او

جامِ لب ، پُر بوسه پیش آورد ومست
دستِ سوزان حلقه‌زد بر گردنم
از نفسهایش که کوته بودوگرم
خون بگرمی شعله‌ورشد در تنم

بر نهادم چشم و خوشبختی گذشت
چون شرابی آتشین از کامِ من
کاش با آن بوسه ، تیری سینه سوز
میزدود از یادِ هستی نامِ من

تهران ۲۷ر۷ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

برو ای مرد ! برو چون سگِ آواره بمیر
که حیاتِ تو بجز لعنِ خداوند نبود
سایهٔ شوم تو جز سایهٔ ناکامی ورنج
به سرِ همسر و گهوارهٔ فرزند نبود .

ناشناس ازهمه بگذشتی ودرملکِ وجود
کس زبانِ تو ندانست وروانت نشناخت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سنگ ره بودی وجز نفرتِ خلقت نگرفت
چنگِ غم بودی وجز پنجهٔ مرگت ننواخت

کس ندانست ، که در پردهٔ هرخنده گرم
ناله‌ها خفته ترا ، زانهمه اندوهِ دراز
کس ندانست که در ظلمت حرمان ودریغ
دشنه‌ها خورده ترا ، برتنِ تبدارِ نیاز

کس ندانست ، ندانست و نپرسید که‌چیست
آن هوسها که فرو خفته بروحِ توخموش
آن دُمَلها ، که‌روانِ تو بیازرده زدرد
آن عطشها ، که‌شکیب تو بیاورده بجوش

تشنه،ای‌بس‌که بآغوشِ گُنَه رفتی وباز
آمدی تشنه‌تر از روزِ نخستین بکنار
همسرت، ناله‌برآورد که:«ای‌اف بتوشوی»!
دلبرت ، چهره برافروخت : «که‌ای‌تف‌بتویار»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زن‌ومعشوقه ... شگفتا که‌ازین‌هردو بِعُمر
کس بغمخانهٔ تاریکِ نهادت نرسید
این ، سراز رشك بگرداند وفغانت نشنود
وان رخ از خشم بتابید وبدادت نرسید

وای برحال تو ای مرد ! که‌در باورِخَلق
آنچه مقبول نشد ، قصهٔ جانسوزِ تو بود
آنکه زد بوسه بهر درگه وسامان نگرفت
آتشین عشقِ سیهکامِ وسیه روزِ تو بود

تهران ۱۷ر۹ر ۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

لبریزِ نگاه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

عطش عشق و نشاطِ می و نوشِ گُنَهی
نازکن ناز ، که‌زیبندهٔ این بزَمگهی
مایهٔ عمرمنی ، سایه‌مَکِش از سرِ بخت
که دلاویز تراز نورِ دلاویزِ مهَی
نازِ آن چشم سیاه تو، که با موجِ نگاه
پیش رازِ من‌و رازِ تو گشوده‌است‌رَهی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لبِ سوزان تو ، چون بشکُفَد از بوسهٔ جام
لب من‌جوی ، که لبریزِ هزاران گُنَهی

تکیه بر بازوی عریان،چه زنی دربَرِ شمع؛
تکیه برمن زن و بی پرده نشین چندگهی

بچه ماند ، تن‌رعنایِ تو درسوزشِ عود ؟
مرمری پیکری از پشتِ حریـرِ سیهی

زلف ، افشان‌کن و پیش‌آی،که‌در کشورِحُسن
خسرو آنست‌که برفرق ندارد کُلَهی

گفتم آغوش تو درمان کُنَدَم دردِ فراق
آرزویِ سیهـی بود وامُیدِ تبهـــی

غم دل، چندتوان گفت به افشردن دست
یا بخاموشیِ پرهیز و گریزِ نگهی

مست بگریز شبی تارو بسروقتِ من‌آی
توکه تابنده‌تراز ماهِ شبِ چهاردهی

تهران ۲۴ر۹ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

واپسین چاره

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

برمن ای همسرِ آزرده ببخشهای،که دَرد
میشکافد دلم از یادِ پریشانیِ تو
وه‌که میسوزم و پوزشِ بلب‌از رنجِ گناه
بوسه‌ها میزنم از دور، به پیشانیِ تو

راست، می بینمت‌آن‌گوشه درآن‌خانهٔ مهر
اَشکریزان، سَرِآشفته فرو بُرده به چنگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واپسین عکسِ من از جایگه‌آورده بزیر
چشمِ تبدار فرو بسته بران صورتِ ننگ !

تنِ رعنایِ زنی مات وگریزنده چو دود
هاله بفشانده بران چهرهٔ بیجان و خموش
« اوست ! این اوست‌که دروحشتِ‌آن غُربتِ‌سرد »
« دلِ نومید فریدونِ من‌آورده بجوش ! »

رعد میغّرَد و چون‌آهِ تو، با ریزشِ اشك
باد و باران بهم افتاده دران شامِ پلید
کودکان، خفته وگیسویِ تو درپرتوِ شمع
سایه افکنده برآن بسترِ بی جفت و اُمید

یادِ من، همره بس خاطره چون غنچهٔ زهر
میشکوفد به دلَت از دلِ آن‌رنجِ سیاه
کیست این صورتِ حیرت زده در چوبهٔ قاب ؟
شرمگین جفت تو ، این همسر بد عهدِ تباه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناسپاسی گنه آلود ، که باعشق تو باز
هرزمان تشنهٔ آغوشِ نگاری دگر است
نا تراشیده ، بهم در شِکَنَد پیکر مهر
که نه برگونهٔ دلخواه و پسند هنر است

میکِشی ناله دران خلوتِ سرد از سرِ درد
که « نزیبد بچنین خانه دگر بند شدن »
گر فرو بارَدَش از طبعِ روان آبِ حیات»
« مرگ باشد ، زن و معشوقِ هنرمند شدن ! »

باوَرَت نیست که یادِ تو به هرحال و دیار
شبچراغِ دلِ گمراه و پشیمانِ منست
برمن ای همسرِ آزرده ببخشا که چو موج
مرگِ من، باز پسین چارهٔ طغیانِ منست

تهران ۲۲ر۱۰ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

سرنوشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

مرا بگریه چه میجوئی ؟!
مرا بناله چه میخوانی !
امیدِ خسته فرو مرده‌است
درینِ شبانگهِ توفانی !

به‌کینه اهَرمن از هرسوی
گشوده دستِ تباهی را

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زعرشِ غرقه بخون ، بر خاك
فکنده نعشِ الهی را

نه اختری‌که فرو تابد
به‌دیولاخِ بیابانها
نه پیکری‌که شکیب‌آرد
به تازیانهٔ بارانها!

غریو باد سیه چون موج
گذشته از سر فریادم
درنگِ تلخِ زمان ، چون بید
فکنده لرزه به‌بنیادم

برهنه پای و پریشان موی
گرفته نای وکبود اندام
چوسایه با تو همی پویم
نهان زچشمِ تو درهرگام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درین دَم، این دَمِ وحشت خیز
درین شب، این شبِ توفانی
مرا بگریه چه میجوئی ؟!
مرا بناله چه میخوانی ؟!

تهران ۱ر۱۱ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

آغوش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

در واشُد و آن شاخهٔ نیلوفرِ شاداب
موجی زد و مستانه درآغوشِ من افتاد
عطرِ نفسش، بادَمِ سوزانِ من آمیخت
نقشِ دو لبش، بر لبِ خاموشِ من افتاد

چالاك و هوسناك، درآن بیمِ دلاویز
چون سایه بلغزید بکاشانهٔ رازم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر گردنِ من ، حلقه زد آن دست و بر انگیخت
صد شوقِ گُنَه از دلِ جوشانِ نیازم

مستانه ، دران خرمنِ گیسویِ گرانبار
سر بُردَم واز شانه خزیدم به بناگوش
آن بویِ نهان داشت ،که با نَم نَمِ شبگیر
خیزد به نسیمی خنك از جنگلِ خاموش

دربَستم و بنشستم و بنشانَمَش از مهر
تا خاطرِ غمدیده فروزم به نگاهش
میتافت دران گرمیِ دیدارِ دل افروز
برقِ عطش از مستیِ چشمانِ سیاهش

میخواستَمَش تشنه تر از کِشتهٔ بی آب
با هر سَرِ موئی که مرا بسته بتن بود
لختی دگر ، آن پیکرِ جانبخش ودل افروز
لب برلب و ساغر زده دربستر من بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آغوش

زلفش ،گره افشان تر و پیچنده تراز دود
بر بالشِ من ریخته ، آشفته و شبرنگ
ما ، چون دو نهال ازبُنِ تاکی خوش‌وسیراب
پیچیده دران کوششِ مستانه بهم تنگ

چون رنگِ گریزانِ شفق ، هستیِ ماگرم
یکلحظه فروزان شد و دریکدگر آمیخت
وین روحِ گنهکار ، دران لرزشِ پرشور
موجی زد و باقالبِ گُمکَرده درآمیخت

تهران ۲۱ر۱۱ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

برآسوده ، شب زنده داران زنوش
که خورشید سر برزد ازبامِ تو
دران آتشین صبحِ افسانه فام
فسونی دگر داشت اندامِ تو

لب از جامِ دوشینه ، تَرکرده‌مِهر
بلبخندِ تابنده ازشیشه‌ها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزان شور وغوغایِ پیشین بجای
دلی مانده ، درچنگِ اندیشه ها

بیفسرده هرخنده ، چون اشکِ شمع
بپاشیده هر نغمه ، چون بویِ عود
تو درپیش‌آن روزن اِستاده مست
فرستاده بر مِهرِتابان درود

درافتاده بر بازوانت بناز
فروغی خوش از صبحِ نیلوفری
فروغی دگر ، برگریبانِ چاك
سبکرقص ، درکارِ بازیگری

گلوگاهت از پرتوی دلفروز
درخشنده چون شاخِ مریم بدَشت
پریشیده زلف‌تو با پیکِ روز
ز دوشینه‌گویایِ بس سرگذشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرندی هوس بخش‌و زرتارو نغز
بتابیده بر ساقِ افسونگرت
به زرّینه استخرِ موّاج روز
شناور چوقو ، مرمرین پیکرت

من آن‌گوشه بیخواب وآشفته موی
بگرمی فرو رفته درکارِتو
بران جلوه‌ها بوسه افشان زدور
صفاکرده با صبحِ رخسارِتو

تهران ۲۴ر۱۱ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

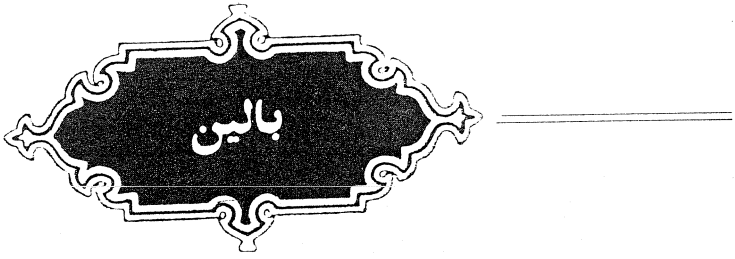

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

نیلی زنان، سپیدیِ آن چشمِ دلسیاه
میگفت رازِ آن تبِ جانانه سوز را
وآشفته‌گیسوانِ تو، بردوشِ نقره فام
از رنجِ شب، بشِکوِه خبر بُرده روز را

لغزیده دلبرانه، رکابی زجامه خواب
از شیبِ نرمِ شانه، ببازویِ دلکشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیخوابیِ شبانه ، مه‌آلود و نیمرنگ
میتافت همچو هاله زرخسارِ مهوشت

نیلوفری قدتو ، دران موجِ درد و ناز
بر بستر او فتاده سبکبار و بی‌شکیب

تن شعله خیز و گونه شرربار و دیده گرم
بس رنگِ عافیت زده برجانِ خود فریب

تا جانِ من نسوزد از آن رنجِ آشکار
پُرخنده کرده چون گل فَرخُنده ، رویِ خود
با شانه‌هایِ عاجِ سرانگشتِ عشوه‌کار
سامانِ ناز داده به‌آشفته مویِ خود

دل ، زیرِ آن پرندِ سَحَرفام درگُداز
لب ، گرمِ این فسانه‌که : « شاداب و سرخوشم »
در پرنیانِ روشنِ سوگندِ پرده سوز
بنهفته رازسینه‌که : « دریای آتشم »

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواندم دران نگاه ،که دیدارِ من بمِهر
درمانِ نیلگون تبِ هستیِ گُسارِ تست
دانی تو خود حکایت‌آن عقده‌ها (دریغ)
کز بختِ بد ، بروزمن وروزگارِ تست

میسوختم‌که مانم و بازویِ رسم وراه
میرانْدْ ازکرانهٔ‌آن بسترم‌که :« خیز »
« آن وصل جاودان‌که دلت درهوایِ اوست »
« زین عشقِ تشنه برنَدَمَد جز به رستخیز »

تهران ۱ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

رنجِ پرہیز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

ترا میجویم از بادِ سحرگاه
ترا میجویم از یادِ فراموش
مگر سوسو زند برمن دگربار
فروغی زان فروزان شمعِ خاموش

سحرگه بود و ما بیدار و بیتاب
بدور افتاده از پیوندِ یاران

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرودرخواب نوشین رفته سرمست
به پیرامونِ ما ، شب زنده داران

زروزن ، پرتوی خاکستری فام
فرو افتاده برپیشانیت نرم
تو دراندوهِ عشقی ،گرم وپرشور
رخِ سیمینه گلگون‌کرده ازشرم

نیازی تشنه ، با نازی دلاویز
فروزان درفریبا چشمِ مستت
زمن دوری‌کنان از رنجِ پرهیز
ولی دردستِ من دزدانه دستت

لبت سوزان وعشق‌آلود ونمناك
به نرمی برسرانگشتم همی سود
رَهَم میبرد ورهوارم نمی‌برد
دلم میجُست ودرمانم نمی‌بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سبك ، لغزیدم ازشوقی هوس خیز
میانِ بیم و بیتابی بسویت
لبت برلب فشردم گرم وشاداب
هزاران بوسه افشاندم برویت

فرو تابید برما صبح زرتار
هنوزم تشنه برکام توجان بود
بیازیدم بسویت دستِ بیتاب
ولیکن جنبشی درخفتگان بود

تهران ۱ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

گناهِ سرد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

پندش مده ، که آن دلِ جوشنده از اُمید
دیری است دیر ، تاشده بیرون زدستِ او
پندش مده ، که رازِ فراوان شنیده است
باجانِ تشنه ازابِ من گوشِ مست او

پندش مده ، که شعلهٔ این عشقِ پرده سوز
تیغِ زبانه درنکشد بازبان تو

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پندش مده ،که دیده بمن دارد از نیاز
گر گوشِ خسته بسته چنین بر لبانِ تو

پندش مده ،که آن بَرو بالای دلفروز
نیلوفر است و شانهٔ من تکیه‌گاه اوست

پندش مده ،که آن لبِ سوزان و بوسه خواه
گر بی‌گناه ماند و خامش ،گناه اوست

پندش مده ،که صبحِ دلارایِ زندگیست
پندش مده ،که شعرِ خرامانِ شاعر است
پندش مده ،که گرمیِ آن چشمِ سرمه سای
الهام بخشِ چشمه جوشانِ خاطر است

اندرزِ بی امانِ تو ،گرمرهم است و نوش
بگذار تا بنالد و میرد بدردِ خویش
بگذار تا میان دو بازوی گرمِ عشق
سرخَم کند بدوشِ گناهانِ سرد خویش

تهران ۲ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

در گوشه‌هایِ آن رَهِ قیراندود
در خوشه هایِ آن شب بارانی
رنجی شِکُفت و رازِدلی پرجوش
سوسو زد ازدریچهٔ پنهانی

جانی زبان گشود و تنی لرزید
دستی چشید گرمی دستی را

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عشقی فشاند اشك وغمی نالید
مستی گرفت بازوی مستی ر

شب ، تیره بود وسایهٔ ما برخاك
لغزیده نرم ودرهم و دوشا دوش
فانوسهایِ زردِ کُهَن ازباد
گاهی بخیره روشن وگه خاموش

تاجی ، شِگرَف ودلکش وگوهربار
برتارُك از نوازشِ بارانت
وز قطره‌هایِ تَك تَكِ نازآلود
بگذشته برقِ سوزنِ مژگانت

پاشیده ،گَردِ شبنمِ سحرآمیز
برجامهٔ تو ، دستِ شبانگاهی
من باخرامِ نرمِ تو درهرگام
درکارِ همنوردی وهمراهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا پیش آن سراچهٔ مهرافروز
بُردم دران سیاهیِ نمناکت
تاکی بگوش تشنه نیوشم باز
آن رازِ مانده بردلِ غمناکت !

تهران ۵ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

همزاد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

زدور افتاده یادی گرم و بیگاه
سرم گرم است و میسوزد گلویم
خدارا ! کیست این کابوسِ شبگیر
که بنشسته است گریان پیش رویم

مگر مرگِ من است این سایه کز دور
بمن پیوسته آن چشمانِ خاموش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دهانش بسته ، چون رازی کهنسال
نگاهش خفته ، چون یادی فراموش

خُمار آلوده تر ، از کامِ پرهیز !
غبار آلوده تر از نقشِ اندوه !
فرو در کارِ من رفته است و بَرَدَست
سرِ پُر استخوان بنهاده چون کوه

بچشمِ تیره میخواند هوسناك
دَمادَم شعرِ من از دفترِ من
قلم در دستِ من لرزنده از بیم
ولی صد شورِ گویا در سرِ من

ازان منظومه ، پاسی مانده برجای
که خوابَم میکشاند خسته درخویش
سحر وامیکنم چشم از تبی گرم
هنوز از فکرِ شبگیرم به تشویش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شتابان ، میگشایم دفتردوش
مگر جوشد بگرمی طبعِ زارم
شگفتا ! استخوانی دست‌کابوس
بپایان بُرده اُستادانه‌کارم

تهران ۵ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بوسهِ مار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

لب‌فروبند ،که پنهان شده چون بوسهٔ مار
ای بسا نیشِ جگرسوز به دلداریِ تو
لب فروبند ،که ازدشمنِ بدکاره ندید
آنچه دید این دلِ‌آواره زغمخواریِ تو

لب فروبند ،که درمخملِ سرپنجه مهر
ناخنِ‌گرمِ تو آماده قهراست وستیز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لب فرو بند ،که لبخندِ دلارای فریب
آبِ افسون نزند برسر آن آتشِ تیز

لب فرو بند ،که این غنچهٔ آلوده بزهر
به‌که در پرده فشاند پَرِ نَشکُفته بخاك

لب فرو بند ،که برشانهٔ من جز تو نکوفت
تیغِ دلسوزیِ سوهان زده بَردستِ هلاك

لب فرو بند ، فرو بند لب از نغمهٔ مهر
کانچه از نرمیِ خویِ تو بمن رفت بس است !
بیش از اینم به هواداریِ بیهوده مسوز
که نه بیمَم زگناه است و نه باکم زکس است

دست بیگانه گرَم در شکند پشتِ اُمید
فارغم ، فارغم ازچون تو وازخویشی تو
سرخود گیر ،که در پردهٔ این یاری گرم
فتنه‌ها خفته بدامانِ بداندیشی تو

تهران ۱۳ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

رنجِ مُدام

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بتو پیوسته دل از وحشتِ شبهایِ دراز

بتو پیوسته دل از تلخیِ دیدارِ شکست

بتو ای نغمهٔ راز

بتو ای غنچهٔ مست

بتو پیوسته دل آنجا ،که نه تریاك و نه جام

نتواندکه رهائی دهد از خویشتنم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بتو پیوسته دل آنجا ،که پیْ از جنبشِ درد
نیشِ پُرکینه فروبرده چوماری به تنم

بتو ای ساغرِ لبریزِ امید
بتو ای غنچهٔ نیلوفرِ ناز
بتو پیوسته دل از ننگِ درنگ
بتو پیوسته دل از رنجِ نیاز

وه چه تبها ،که به شبهای گرانبار وخموش
غمِ دیرینه برانگیخت ازین جان تباه
منِ شوریده بیادِ تودرین کلبهٔ تنگ
دلِ افسرده رهاکرده به پندارِ سیاه

وه چه شبها ،که به بیغولهٔ ناکامیِ سرد
پیش آئینه شکستم غمِ تنهائیِ خویش
دست برچانه ، دراندیشه تلخ ، از سردَرد
رنگِ جاوید زدم بررخِ رسوائی خویش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بتو پیوسته دل از ظلمت روز

بتو پیوسته دل از محنتِ شام

بتو ای گنجِ مراد

بتو ای رنجِ مدام !

تهران ۱۴ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

رشك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بی من چه بر تو رفت در آن بزمِ نوش و ناز ؟
بی من چه بر تو رفت در آن دامِ دانه سوز ؟
بی من چه بر تو رفت که میکاهدم مُدام ؟
بی من چه بر تو رفت که میسوزدم هنوز ؟

بی من چه نغمه خواند در آن گوشه نرم نرم
از سوزِ سینه دشمنِ دانا بگوش تو

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی من که لب گشود بنامت ؟ (که ننگ من !)
بی من که باده ریخت بجامت ؟ (که نوش تو !)

بی من که دیده بست بر آن ساقِ دلپذیر ؟
بی من که بوسه داد بر آن دستِ غمگسار ؟
بی من که خیره ماند ، خدارا که خیره ماند
بر پیچ و تاب دلکشِ آن رقص عشوه بار ؟

دانم که پیشِ کوشش آن جمعِ پرخروش
کاری نرفت از تو و پرهیزِ گرم تو
پَرپَر شد از وزیدن طوفانِ اشتیاق
باکامِ بسته غنچهٔ شاداب شرم تو

روزی گذشت بر تو و دور از تو نامراد
بر من چها که دردلِ این آشیان گذشت
آوخ که هر نگاه که بستند بر تو باز
چون میله های آتشم از استخوان گذشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رشك

اینك منم درین شبِ اندوه واشكِ گرم
اینك منم درین تبِ جانسوزویاد تو
بازآ که رازتیره‌آن بزم دَرد و داغ
بارَشكِ سینه سوز کِشَم ازنهاد تو

تهران ۱۴ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

هُودجِ مرگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

گیرو داری است درین جانِ غبارآلود
پیچ و تابی است درین مغزِ هوس پرداز
گیرو داری ،که ازین پس بکه بندم مهر ؟!
پیچ و تابی ،که ازین پس بکه گویم راز ؟!

همه بیزاری و بیزاری و بیزاری !
همه ناکامی و نادانی ورسوائی !

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همه افسوس‌کنان از غم بیمهری !
همه اندوه بجان از تبِ تنهائی !

زندگی ، بسته بصد زنجیر
پایِ پویندهٔ رهوارم
سرنوشت ، آمده همچون پُتك
به‌گرانْ مغزِ شرربارم

دگر ، آن توش‌وتوان رفته است
هوش رفته است وروان رفته است
آن فریدونِ جوان رفته است
که شودیارو کِشَد بارم

نه زیاران‌کهن ،کس که درین غوغا
سرِشوریده نهم بر سرِدامانش
نه فروزنده اُمیدی‌که درین سودا
دلِ افسرده‌کنم زنده به درمانش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بچه‌کارم من و زین بیش درنگم چیست ؟!
رهِ صلحم‌چه و رَه توشهٔ جنگم چیست ؟!
غم نامَم چه و اندیشهٔ ننگم چیست ؟!
بچه‌کارم‌که نمیدانم ؟!
بچه‌کارم‌که نمیرانم ؟!

مرگ ، اِستاده‌که هان این تو و این تابوت .
هودج‌کام تو بردوشِ‌که بربندم ؟
چارتن باید و من ــ بیکس‌و بی پیوند ــ
گویم : « اینك زنِ ناکام وسه فرزندم »

تهران ۱۵ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

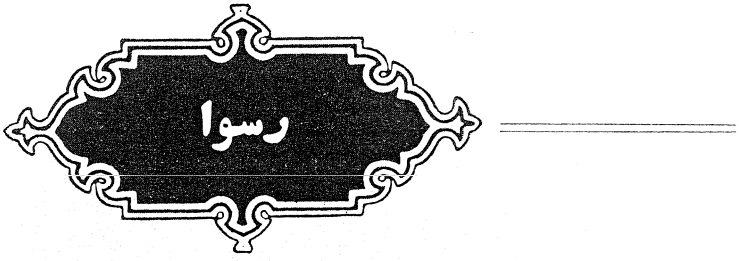

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

نامم فسانه‌گشت بناکامی
رازم شکُفته‌گشت به رنجوری
تاکی رسد چو تارِ گُلی خوشبوی
دستم بر آن‌کمرگهِ زنبوری !

دور از تو ، باخیالِ هوس پرداز
شادم به نقشبندیِ آغوشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وان زلفِ دسته دسته ،که ناز آلود
پوشیده بوسه‌گاهِ بناگوشت

دوراز تو ، با امیدِ فریب اندوز
شادم بکُنجِ تیرهٔ تنهائی
دردستِ بیقراری و بیزاری
سرمستِ خانه سوزی ورسوائی

دور از توآن شبانِ سَبُك پرواز
خوابی است پیش دیدهٔ بیخوابم
وان شمعِ نَغْزْ شُعله که می انگیخت
صد شور تازه ازدلِ بیتابم

آن نغمه هایِ دلکش‌کام افروز
آن خنده های روشنِ مهر انگیز
وان نوش نوشِ باده ،که می پیوست
دستم بدستِ گرم تو بی پرهیز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زان‌کام و نازِ رفته ، هزاران یاد

چون آتشم به سینهٔ گل اَفشان است

وان شمع نیم سوخته اینك (آه)

درمیزِ من بیادِ تو پنهان است

تهران ۱۸ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

پنهان سوز!

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

به تلخْ دشتِ روان ، (گِرد بادِسرکش یاد)
بسانِ هرشبه برخاست از نهانگه راز
کشید دامن واز گورِ بی نشانِ اُمید
غبارِ تیره برافشاندْ پیش چشمِ نیاز

(ملالِ رفته) ز نوجان گرفت و (بومِ دریغ)
کشید شیون و پَرزد بِگِردِ بام وَدرم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذشت در دلِ تابوتِ روزگارِ سیاه
بدوش حسرت‌وحرمان (گذشته) از نظرم

(رمیده‌کرکسِ ناکامی)، ازکمینگه آز
شتابناکْ درآمد ببویِ طعمه بزیر

گرفت بانگ وخرامنده درحریمِ هلاک
به لاشهٔ دل افسرده بست چشمِ دلیر

(شکیبِ‌خفته) بجنبیدهمچومارِ سیاه
که (سنگ وسوسه) از هم‌گشود چنبر او
زبانِ تشنه برآورد وکامِ بسته‌گشود
شرنگ‌کینه دویدن‌گرفت در سرِاو

(خروشِ فرصتِ‌گُم‌کرده) ازگُذرگَه دور
بگوش خورد و فرو شد به پهنْ دشتِ‌خموش
زکاروانِ تهی بارِ عُمرِ رفته بیاد
طنینِ خسته ، درآورد خونِ بسته بجوش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بروی نطفهٔ آینده‌های تیره و تلخ
گشود بال وفرو خفت (سر نوشت‌سیاه)
هزارجوجه ، فروبرده نوکِ زخمه بپوست
ببوی پرورش ازخوشه‌های دَرد وگناه

(زبانِ لال پشیمانی) اوفتاده بکام
ولی هزار سخن در نگاهِ پُر شررش
بسوگواریِ ناکرده های‌کرده بگور
بموج اشك ، فرو رفته‌گونه های تَرَش

(خِرد)زپشتِ قفس ، بیقرار وخسته مدام
کِشَد خروش‌که بی‌من‌مجو رهائیِ خویش
ولی من از دلِ شبهای تیره با همه درد
خوشم به‌کُشتنِ فانوسِ‌رهنمائی خویش

تهران ۱۸ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

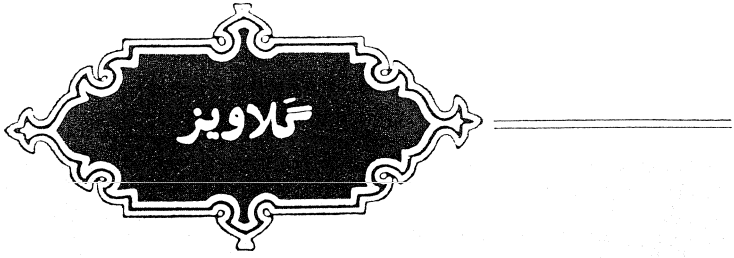

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بگریز ! ازین دیوِ تبهکارِ تبهکام
بگریز ! ازین‌غولِ سیه روزِ سیه روی
بگریز ! ازین افعیِ نیش‌آمده بَر سنگ
بگریز ! ازین زنگیِ آتش‌زده درموی

پا درکِش‌و بشتاب زمن‌کاین دل پرُسوز
بیغولهٔ هول است وچراگاهِ نهیب‌است

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وان اَشك فروزنده‌که درپایِ توافتاد
قلب‌است ودروغ‌است وفسون‌است وفریب‌است !

بشتاب وبیندیش ، که این عشقِ جگرخوار
دام است ، مباداکه‌کِشَد در بُنِ چاهت
بشتاب وبیندیش ،که این یار فسونکار
ماراست ، مباداکه‌کُشَد درخَمِ راهت

بگریز ! مباداکه درین‌کلبهٔ خاموش
نفرین شده‌ای جان‌دهد از دستِ غم تو
بگریز ! که این خونِ سیه فام و سبکجوش
ننگِ تو بُوَدْ ریزد اگر درقدمِ تو !

شعرمن‌اگرشُعله‌کِشدگرم وروان سوز
رشکت نبرد ازدل واشکت نگشاید
عشقِ من اگر مویه‌کُنَد ازبُنِ هرموی
دربادَرِ سردِ تو دمَی بیش نپاید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پا درکِش ازین دخمه ،که سردابِ طلسم است
پا درکش ازین ورطه ،که گردابِ نهنگ است
پا درکش وبگریزکه خوشنامیِ پرهیز
درپیش تو خود کامه ، به از ننگِ درنگ است

معشوقِ من ، اندر پیِ این رنجِ گرانبار
مرگ است وبمن بسته‌کنون چشمِ تب افروز
اندوه !که ننواخت‌کَسَم روحِ سیهکام
افسوس !که نشناخت‌کَسَم عشقِ سیه روز

تهران ۲۰ر۱۲ر۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

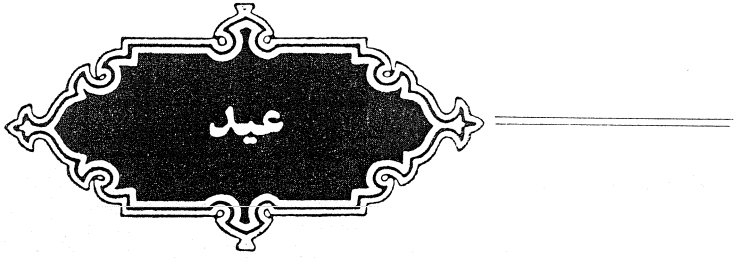

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

چون بومِ پَرشکسته ، درین عیدِ بی‌امید
بنشسته‌ام به دخمهٔ اندوهبارِ خویش
بنشسته‌ام‌که « سال نو » آید زدر فراز
وزدوش خسته ، درفکَنَد کوله بارِخویش

گیرد عرق زچهرهٔ پوشیده از غبار
بشکافَدَم بحیرت و بشناسدم دُرست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستم بشانه‌کوبد و جنباندم‌که : « خیز ! »
« این پُشته ، زادِ محنتِ یکساله راهِ تست »

« بس رنجِ گونه‌گونه‌که بربسته دستِ بخت »
« در این شِگفت بارِامانت بنامِ تو»
« بس‌سرنوشت تیره که چون مارِ خوشه زار »
« بگشاده‌کامِ تشنه به امیدِگامِ تو »

« پارینه رفت . . . برکفِ من از سبویِ عُمر »
« جامی بنامرادیِ‌آینده نوش‌کن »
« سالی دگر بمان ودرین انتظارِ تلخ »
« برکامِ ناشِکُفته بحسرت خروش‌کن »

چون بومِ پرشکسته درین عیدِ بی اُمید
شادم که‌آفریده نگیرد سراغِ من
شادم‌که مرگ تیره درین شامِ سُرمه فام
بیرون‌کشد دوچشم و دَمَد بر چراغِ من

تهران نوروز ۱۳۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

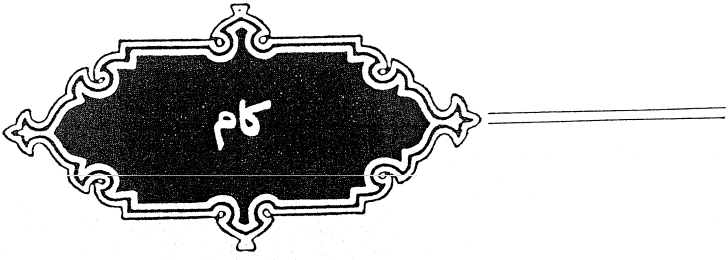

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

هوسناك و بیتاب و آشفته موی
درافتاده بر تختِ جادوی من
شقایق نشان‌کرده از تابِ عشق
به الماسِ هربوسه بازوی من

برآن سیمگون دستِ نسرینه پوست
فرو هشته چون گوی لغزان سَرم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درافکنده بر سانِ پیچنده مار
بصد شیوه ، درآتشین چنبرم

من از شهدِ هر بوسه آواره هوش
نفس بسته بر عطرِ آغوش او
چو بر لعلگون غنچه ، زنبورِ مست
زبان سوده درکامِ پر نُوش او

یکی نیلگون هاله ، شاداب و نرم
درافتاده برِ گِرد چشمش به ناز
هنوزش درآن شورِ جانانه سوز
هوس برگُنَه بود و دل ، بر نیاز

بجوشید و پیچید برمن به مِهر
چو نیلوفری تشنه ، بر تاکِ مست
بیفشرده سوزنده چِهرم به چهر
بیاراست ژولیده مویم به دست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کام

بدان شبنم انگیز گلبرگِ عشق
درآمیخت با جانِ لرزان من
دران خیرگی ، برقِ چالاکِ بخت
درخشید و گُم شد زچشمانِ من

تهران ۸ر۱ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بُن بست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

آن زرپرست مَردِ بخیلم ،که دست چرخ
بربسته بس گلولهٔ زرّین بپایِ او
واندر خروشِ موجِ فسونبارِ سرنوشت
افکنده خسته پیکرِ دَرد آزمایِ او

دریای تیره ، میکشَدَش هرزمان بکام
چون اژدری گرسنه ، که بیند شکارِ خویش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نی برگ آن، که سینه بکوبد بکوهِ موج
نی تاب آن ، که دیده بپوشد زبارِ خویش

نالان وخسته نای وگرانسنگ و بی شکیب
گُم گشته در غریوِ کف آلودشیونش
وز ژرفنایِ ظلمتِ گردابِ پُرهراس
چنگالِ مرگِ تیره بیفشرده دامنش

قارون صفت ، بگنجِ گریزنده بسته مِهر
دل پایکوبِ لذّت وجان گرمِ اضطراب
بر نیلگونه پهنهٔ دریـایِ بی لگام
با هر تلاشِ خسته ، فرو میرود به آب

آری من آن بخیلم ودرگیرودارِ عُمر
زرّینه گویِ بسته بجان ، کودکانِ من
گر بُگسلم ، چگونه زیم بی مُراد و مِهر
ورنگسلم ، بورطه فِتَد استخوانِ من

تهران ۱۳ر۱ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

بی پناه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

به ناپختگان ، چند جوشم بمِهر ؟!
زروشندلان ، چندگیرم سراغ ؟!
هوس، نامراد است و دل بی اُمید
قدم ، ناتوان است و ره بی‌چراغ!

سخنها ، فرومانده دراشکِ گرم
فغانها ، فروخفته درسوزِ آه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدارا ! بگوش که خوانم سرود ؟!
خدارا ! بسوی که آرم پناه ؟!

ازین آشنایان (دریغا دریغ)
یکی با دلم آشنائی نداشت
زبانم ، زبانِ خدا بود وخَلق
وقوفِ زبانِ خدائی نداشت!

ازین آشنایان (دریغا دریغ)
نکوشید کس جز به آزارِ من
چو تیر از دلم خونفشان ، پَرکِشید
برآسود از ننگِ دیدارمن

کنون ، درسراشیبِ لغزان عُمر
منم باز وتشویشِ این پرتگاه
خدارا ! بمهر که بندم امید ؟!
خدارا ! بسوی که آرم پناه ؟!

تهران ۲۰ر۲ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

معرفت نیست ، درین معرفت آموختگان
ای خوشا دولتِ دیدارِ دل اَفروختگان

دلم از صحبتِ این چرب زبانان بگرفت
بعد از ین ، دست من و دامنِ لب‌دوختگان

عاقبت ، برسرِ بازارِ فریبم بفروخت
نا جوانمردیِ این عاقبت‌اندوختگان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شرمشان باد زهنگامهٔ رسوائی خویش
این متاع شرف‌از وسوسه بفروختگان
یاردیرینه ، چنان خاطرم‌از کینه بسوخت
که بنالید بحالم ، دل‌کین توختگان
خوش بخندید رفیقان ! که درین صبحِ مُراد
کُهنه شد قصهٔ ما تابِسَحَرسوختگان

تهران ۳ر۳ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

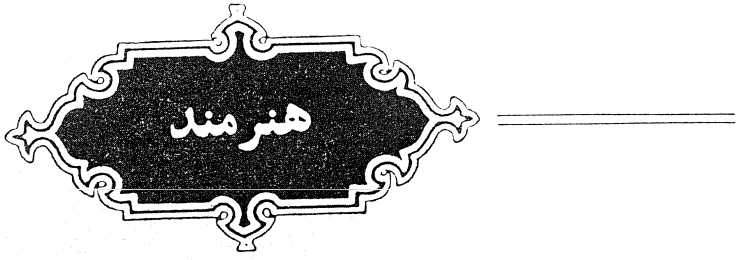

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

فریدون توئی ؟! شادمانم که بخت
برآورد کامم بدیدارِ تو
فرو رفته‌ام ای بس اندیشمند
به‌جوشنده گردابِ گُفتارِ تو

چه شبها ! که بِشکُفته لبریزِ مِهر
سرودِ تو در گوشِ خاموشِ من

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چو بگشاده‌ام آتشین دستِ شوق
تهی بوده جایت در آغوش من

چه شبها ،که بشکسته‌ام نیمخواب
سیه زلفِ آشفته بر دفترت
نگَه ، لنگ‌لنگان و دل ، تشنه‌کام
به زیبنده اشعارِجان پرورت

چه شبها ،که نادیده ، سرمستِ یاد
بجوشیده‌جانِ تو با جانِ من
سبك ، سایه افکنده بارقص شمع
بشعرِتو ، انبوهِ مژگان من

فریدون توئی ؟! وه چه نغز است وگرم
بکارِهنر ، طبعِ جادویِ تو!
خوشا بخت‌آن خسته ،کز تابِ عشق
نهد شرمگین، سر بزانویِ تو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فریدون منم آری ... آن بسته نای
که خَم گشته بردارِ هستی سرش
هنر ، پرتوافشان چو زَرّینه تیر
فرو مانده ، در نیلگون پیکرش

تهران ۲۲ر۵ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

تلفون

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

نخستین زَنگ‌شبگیرم برآشفت
که دل‌سرمستِ یادی جانفزا بود
گرفتم (گوشی) ازجا ، سردوبیزار
خدارا ! آن‌صدایِ آشنا بود!

بنامَم خوانْدْ وموجی‌گهربا خیز
سبك جُنبید وازجانم‌گذرکرد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آن آهنگِ شیرین ، آتشی بود
که تا بنیادِ لَرزانم اثر کرد!

دلم کو بیدو مِهری استخوان‌سوز
شرارِ اشتیاقم در تن انگیخت
هوس ، با خون جوشانَم سفر کرد
اُمیدی گرم وسوزان درمن انگیخت

سخن ، ازدورمیلغزید ومیتافت
نیازی تشنه ازگفتارجادوش
نیازی ، چون مکیدنهایِ لبخواه
نیازی ، چون گشودنهایِ آغوش

پیام دلکَشش ، چون نغمه مهر
هزاران بوسه درهرزیروبم داشت
پریشان‌ازجدائیهای بسیار
دلی آزرده از بیدادِ غم داشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشودم لب ،که گویم پاسخی چند
مگر نامَحرَمی زان خانه بگذشت
صدا بگسست وآن (هنگامه پرهیز)
درودی گفت وهشیارانه بگذشت

میانِ وصل وهجران ، بَرزَخی بود
که باآن تارِ لرزانْ بستگی داشت
سری درگوشِ دل افسانه میخواند
سری باآن لبانْ پیوستگی داشت

فرو مُردَم ،کزان نشکُفته پیوند
شِکَنجی تازه داد آن‌دلفروزم
نه‌بامن بود ، تابوسم لَبَش ،آه
نه دورازمن ،که با یادش بسوزم

تهران ۸ر۱۰ر۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

جادو

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

نگو نبخت ضحّاکِ جادو منم

عصبهایِ پیچنده ، ماران ِ من

دل از کینه سرشار و کام از شرنگ

کُهَن گشته با روزگارانِ مـن

چو از نایِ افیون ، برآرم خروش

برقصند با نایِ افسونگرم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بصد جلوه ، چون تابِ گیسوی دود
گشایند و پیچند در پیکرم

چنان گرم جنبند و چالاك و نغز
که دل خیره گردد به دیدارشان
تو گوئی که آن خویِ مردم‌ستیز
فرو خفته در چشم بیدارشان

چو برگیرم از نایِ شورنده ، کام
عرق ریز و بیجان و برگشته رنگ
در آن سهمگین رقصِ افسانه‌وار
بتازند برهستیم بیدرنگ

گرفتار خویشم من ، آوخ که نیست
یکی کاوه تا بِفشُرَدْ نایِ من
فروکوبد آن پتكِ روئینه سای
به پیچیده پیوندِ پی هایِ من

تهران چهارشنبه ۱۰ر۱۱ر۳۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

لابهٔ ابلیس

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

کیفرِ من بین ،که آشکاره نشسته است
تند وغضبناك وسرگران بکنارم
دوزخ من بین ،کزان دوچشمِ تب افروز
گرم فرو برده درلهیبِ شرارم

لانهٔ من بین ،که همچو لانهٔ عفریت
هولِ دمادم فکنده برزن وفـــرزند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لابهٔ من بین ،که همچو لابهٔ ابلیس
بی اثرافتاده درحریمِ خداوند

باورِمن بین ،که هرکه شعبده انگیخت
رنگِ حقیقت زدم به ننگِ فسونش
یاورِ من بین ،که چون فزونیِ من دید
نطفهٔ صدکینه بسته شد به درونش

همنفس ای همنفس !گمان توام سوخت
بس‌کن ازین شکوه هایِ تلخِ روانکاه
دانَمت این‌گیرو دار بیهده ازچیست
هستهٔ این خشمِ تیره ، شعرمن است آه!...

سوزِ منست‌این چکامه هایِ غم‌آلود
بودِ من است این ترانه‌هایِ دلاویز
مغزِ پلیدم ، بکامِ تشنه فرود آر
تا نَکِشَم رنجِ گُفت ومحنتِ پرهیز

بهار ۱۳۳۵ تهران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

شِکوہ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

خون میخورم ازطعنهٔ اغیار و بَسَم نیست!
صد شِکوِه بدل دارم و یك همنفسم نیست
لؤلؤ صفت ، اندر بنِ این بحرِ سبکجوش
میغلتم و برموجِ گران ، قدرِ خَسَم نیست
خودکامه رفیقان تنك حوصله ، رفتند!
صد شکر ،که دیگرسریاری به‌کسم نیست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزی ، هوسم‌کامِ دل ازعشقِ بُتان بود

هست اینهمه امروز ، ولیکن هوسم نیست

بس زخمِ نهان دارم ازآن رازِجگرسوز

آوخ‌که برآن مرهمِ جان ، دسترسم نیست

کی واشود این عقده که درششدرتقدیر

افتاده چنانم‌که ره ازپیش وپسم نیست

آخربه‌اسارت ، دلِ حسرت زده خوکرد

شادم که دگر یادِگریز ازقفسم‌نیست

تهران۶ر۵ر۳۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

کاخِ گمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

میکاوَدَم این زخمِ روانسوزِ روانکـاه
میکاهَدَم این خشمِ سبکجوشِ سبکسوز
میسوزَدَم این یادِ هنرزایِ هنر سای
میسایَدَم این رنجِ شب افزایِ تب افـروز

میکاهم ودیریست‌که پیچان وغضبناك
هر تارِ عصب ، خفته چوماری به درونم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌پیچم ودیری است‌که درچنبرِ پرهیز
وسواسِ گُنَه ، پنجه فروبرده بخونم

آن زخمیِ گلبانگِ غروبم،که بجز باد
برشیونِ دورم نشتابد به سراغی
شب ، میزَنَدم رنگِ‌فراموشی وکَس نیست
تا دربُنِ‌گورم بسپارد به چراغی

دردوزخِ بس رنجِ نهان ، تا بسحرگاه
میتابم وجز رنگِ سرشتم گُنَهی نیست
ای بومِ سیه ! برسرِاین لاشه فرودآی
کاین جمجمه را دیدهٔ حسرت بِرَهی نیست

عمری بعبث راندم وهرنقش دلاویز
بی پرده چو دریافتمش ، نقشِ خطا بود
جز مرگ ،که یکتا درِ زندانِ حیات است
باقی همه دیوارهٔ دروازه نما بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاخ گمان

افسوس! که آن کاخِ گمان پرورِ شبگیر
بَر ناشده، باخفتنِ مهتابْ فروریخت
لبخندِ بلورینِ تو نیز ای گُلِ پندار!
یادی شد و چون زنبقِ سیرابْ فرو ریخت

تهران پائیز ۱۳۳۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

فریب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

رفیقِ یکدله ، غمخوارِ یار باید و نیست
فغان ! چِهاکه درین روزگارْ باید و نیست
دگرفریبِ کُهَن دوستانْ بهرزه مخور
که این شرابِ کهن ، بی خُمار باید و نیست
فروختندَم و ناقوسِ بس علاقه زدند
وزین فضاحتشان ، ننگ وعار باید و نیست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چراغِ تجربه‌افروز ، زانکه دربَرِعقل
نشانِ بَد منشان ، آشکار باید و نیست

قرین حیرتم از چشمِ گرمْ باورِ خویش
که‌گاه شعبده ، بینایِ‌کار باید و نیست

هنر نمودم وغافل شدم زرنجِ حسود
که درحریمِ مَنَش اعتبار باید و نیست

کنون جفاکشِ پروردگانِ خویشتنم
که شرمشان بَرِ پروردگار باید و نیست

ادب نماند وفضیلت نماند و دَرد نماند
مدارِ نقدِ سخن ، بَرعیارْ باید و نیست

مگربه زلفِ تو آویزم ای(امیدزوال !)
که رشته هایِ دگر، استوارْ باید و نیست

تهران ۲۷ر۸ر۳۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

این شعر به آقای دکتر محمد قریب
پزشک معالج خانوادگی تقدیم شده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

فردا که افتخار و سعادت از آنِ ماست
مخلوقِ کار و کوشش نوباوگانِ ماست
اینان ، شکوفه‌هایِ اُمیدند و بی اُمید
تاریکتر زدودِ سیه ، دودمانِ ماست
تا این شکوفه بِشکُفَد از شاخسارِ عُمر
ای بس بلایِ خفته ، که بَر آستانِ ماست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افزایشش بکاهشِ ما گرچه اَندراست
این کاهش آرزویِ دل بی‌امانِ ماست
تا چهره برفروزد و قد برکشد چو تیر
ازغم شکسته قامتِ همچون کمانِ ماست
صد وای اگردرافتد و پهلو نَهد زدَرد
پنداری آن لهیبِ تب از استخوانِ ماست
یا خود ، هرآن شکنجه که درقصدِ جان اوست
پیچنده اژدری است که درقصدِ جانِ ماست
آندم، نَه‌صبرمانَدَمان ، نی قراروهوش
مانا ، که گشتِ چرخ وفلك بر زیانِ ماست
چون زخمگین پلنگِ خروشنده ، بی درنگ
بیرون جهیم اگرچه بکوه آشیان‌ماست
گوئیم «هان درین‌دلِ شب بیگمان طبیب»
آتش‌نشانِ هستیِ آتشفشانِ ماست
تا بسپریم آن رهِ پیچان بصد نیاز
داند خدایِ ماکه چه اندرگمانِ ماست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بردر زنیم ودرچو گشاید بیك نگاه
خواند هر آنچه از غمِ دل برزبانِ ماست
کوشد بلطف و رونهد ازمکرمت بـــراه
آنسان‌که گوئی از دل و جان همعنانِ ماست
لب ناگشوده ازپی افسوس واعتذار
خندد ،که این‌عبادتِ روز وشبـان ماست
القصه آن پزشكِ توانـــایِ حق پرست
لختی دگـــر چو رحمتِ حق در میان ماست
آری طبیب اگر ننماید عـلاجِ درد
فردا تهی زنورِ سلامت جهان ماست
بافندگانِ خرگه دنیایِ دیگرند
این‌کودکان‌که بر سرشان سایبانِ ماست

تهران ٦ر١٠ر٣٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

شرمسار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

کُهنه دَردیست ، بخودکرده گرفتارشدن

دَم فرو بردن وغـم خوردن و بیمار شدن

دوست جویان ، بطلسمات بلاخیز حیات

زار وحرمان زده درچنبرِ اغیـــار شدن

تبِ صد بوسه بجان داشتن از رنجِ نیاز

بعبث درپیِ شیرین لبِ پنـــدار شدن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بینش آموختن از پرتوِ ادراکِ ضمیـــر
وانگه ازوسوسه ، روشنگرِ اسرار شدن
پی پروردنِ طفلی دوسه(شرمنده‌زمرگ)
سگِ قلّادهٔ این عُمرِ جگرخوارشدن
جاودان ، ضربتِ یارانِ کُهن خوردن وبـاز
بهرمقصودِ خَسان ، مرکبِ رهـوار شدن
سنگِ صیقل زدن القصّه بشمشیرِ حَسود
پس ، بِدان تیغِ خودآورده نگونسار شدن
همه سهلست ، دریغ ازمنِ خشکیده سرشك
که نیارم دگرازگریه سبکبار شدن

تهران ۱۹ر۷ر۳۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

افسونگرک

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

کاف رحمت خوانمش تصغیر چیست ؟
(از مثنوی‌مولوی)

دخترك ای‌دخترك ای‌دخترك
رندكِ هشیارك افسونگرك
مستك و سرمستك و شنگولكی
شنگك و شیطانك وسنگین سَرك
ماه منی ، ماهك نسرینه پوش
یار منی ، یارك سیمین برك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با مَنکت مِهرکِ پنهانك است

ظاهرکَش گرچه کنی کمترك

عاشقکم بر تو ، بصد سوز و ساز

شایقکم برتو ، بصد باورك

حسرتِ آغوشِ تو دارم هنوز

خوانده کلامی دو ازان دفترك

یادکی از رازك دیرینه‌کن

رازكِ شیرینكِ جان پرورك

کوششِ پُر جوشِ لبی تشنه‌کام

گرمیِ جانسوزِ تبی دلبرك

نغمه بپایان نرسید ای عزیز

نیم دگر ماند و غمی دیگرك

سازِ شوپَن ماند وهزاران سرود

رازکهن ماند و توگل پیکرك

رَحْمَکی ای شاهكِ مسکین نواز

لطفکی ای میركِ نام آورك

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زان لبَکَم بوسهٔ شوق آرزوست

بوسهٔ سوزنده تر از آذرك

راست بگویم ، همه شب تا بصبح

جایِ تو خالیست دراین بسترك

این من واین لغزش انگشتِ ناز

آن تو وآن ساقكِ چون مَرمَرك

خوشترك است این تَنِ چون برف وعاج

فارغ از آن جامه وآن زیورك

شوخك و شنگك شو و زَن بیهراس

تکیه به آغوشكِ من یکسرك

تا چو یکی خَرمَنِ جانبخشِ یاس

درکِشَمت در خَمِ این چنبرك

چنبر من بازویِ عشق است و ناز

نرمك و پیچنده تر از اَژدَرَك

الغرض ، ای شوخكِ آسان‌گریز

الغرض ، ای عُمْرَكِ چون صرصرك

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مویَکم از فرقتِ آن روی وموی
شُد همه‌کافورك و خاکسترك
گر نَدَهی کام دلم بیدرنگ
روز جزا در بر آن داورك
دامَنَکت گیرم و پیچم ز مِهر
بر تو چنان ساقهٔ نیلوفرك

تهران ۸ر۷ر۳۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

« ذاما جناه ابی علیّ وما جنیت علی احد »

من از گناه پدر رنك هستی گرفتم وخود
دست بدین گناه نیالودم .

« ابوالعلاء معری»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

چیست بازیگَرِ بیهوده شدن ؟!

به(گُناهِ پدر) آلوده شدن ؟!

زیرِ این یوغِ گرانبارِحیات

سر فروبردن و فرسوده شدن ؟!

عُمْرْ چونان رَه وما رهگذریم

تا بکی در رَهِ پیموده شدن ؟!

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودِ ما ، چیست درین چرخ کبود ؟
تا در اندیشهٔ نابوده شدن
آسیا را خبر از دانه مپرس
کارِ آن گَشتَن و این سوده شدن
جاودانه است جهان ، گرچه مدام
کاستن گیرد و اَفزوده شدن
این منم باتو،که میبایَدَمان
دودمانْ هِشتن و از دوده شدن
سخت شرمنده‌ام از ننگِ درنگ
ای خوشا مُردن و آسوده شدن

۱۱ر۱۰ر۳۹ فسا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

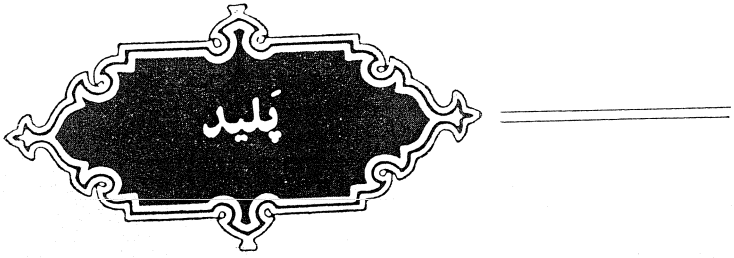

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

جان ، از درنگِ روز وشبان فرسود
دل ، خسته ماند و کارْ فرو بسته
لیك آن اُمیدِ تلخ وسیه باقی است
در سینه ، همچو خنجرِ بشکسته

در دیولاخِ هستیِ من ، رازی است
جانبخش و دَرد پرور و پنهان سوز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من زنده بر نهفتنِ آن رازم
با صد هزار داغِ گریبان سوز

لب ، بسته‌ام چو زخمِ کُهَن کاین راز
درکامِ تَفته در نَکشَد بازم
رو ، کرده‌ام تُرُش که نیاویزند
کاوشگران به خَشمِ سبکتازم

خورشید را به خلوت من رَه نیست
تاریکی است و سردی و گمراهی
بیمارم از غروبِ شفق پیوند !
بیزارم از فروغ سَحَر گاهی !

مرگ آشنای دَردِ خودم ، هرچند
با زِندگان به هَمهَمه در جوشم
پرهیز از پلیدی من ! پرهیز
من با اُمیدِ مُرده هماغوشم !

شیراز ۲۳ر۱۰ر۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

تابوت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

کار از تو ای اُمیدِ عبث پیوند
هرگز نرفت ، جز به گرانجانی
از یاریَت به تجربه بیزارم
ناکامی است و رنج و پشیمانی !

زیباست گیسوان توچون خورشید
هرچند سایه گُستَرو شبگون نیست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لیك این شکسته چنگِ فریب‌آهنگ
درخوردِ نغمه های فریدون نیست

هرگه ،که زخمه بر تو دَر افشاندم
از هم‌گسیخت رشتهٔ زَرتارت
خون ، در رَگَت چگونه توانم ریخت
تا بشکنم سکوتِ گرانبارت ؟!

با شورِ من ،که رنجِ خدا سوزاست
هرگز نکرد بانگِ تو همکاری
شادی فزایِ عشرتِ خامان باش
غم را چکار باتو و غمخواری ؟!

گوش ازدروغِ گرم تو لبریز است
وان دلنواز وعدهٔ پُر جادوت
هرچند در لفافِ زر اَندودی
تابوتی ای اُمیدِ کُهن تابوت

شیراز ۲۴ر۱۰ر۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

مَکُن تازه داغم ، که از گَشتِ بخت
دل آن مهربان یارِ دیرینه مُرد
خدارا ! از آن دَرد پرورِدِ عشق
چگویم :که خون گشت و در سینه مرد

سیه‌کامه جانداد و جز من (دریغ !)
کَسَش خلوت اَفروزِ بالین نبود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بآئین کجا میرَد آن خسته مِهر
که خود روزگارش بآئین نبود

تبی داشت برجان ،که چون داغ ننگ
همی سوخت در چنگِ خاموشیَش
مگر یادِ یاری به شبگیرِ مرگ
شَرَر می‌کِشید از فراموشیَش

(امید) آنچنان زرد و افسرده بود
که در دخمه ، فانوسِ کاهیده شمع
نه بادی ،که بنشانَدَش دودِ آه
نه یادی ،که باز آرَدَش پیشِ جمع

درآن دوزخی نورِ وحشت سرشت
من افتاده بر پایِ رنجورِ خویش
مپرس از من این راز غمگین ، مپرس
که دل مُرد و پوسید در گور خویش

فسا ۴ر۱۱ر۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

اندرز روزگار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

در نیمراه عُمرم و یارانِ نیمراه
چون دزدِ کام دیده پراکنده از برم
غمناک و بی‌امید و کم‌آمیز و دیر جوش
در انتظارِ ضربتِ یاران دیگرم

دانم دگر که در پسِ آن خنده‌های مهر
گرهست جز سپیدیِ دندان کینه نیست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دانم دگر که پنجهٔ گرگانِ توبه‌کار
مرهم‌گذارِ خاطر و غمخوارِ سینه نیست

دانم دگرکه چون زر و زَن سایه درفکند
پاکیزه سیرتان بَتَراز جانور شوند
دانم دگرکه برسرتاراج نام وجاه
یارانِ رَسته دشمن بیدادگر شوند

دانم حدیث چرب زبانانِ خود فروش
دانم حدیث یار فروشانِ خود پرست
دانم فسونِ راست نمایانِ کج نهاد
دانم فریبِ کارگشایانِ چیره دست

دانم ، ولی چه سودکه اندرز روزگار
چون پند پیر وصحبت آموزگار نیست
تا روزگار تجربه‌آید بسر (دریغ)
عفریت مرگ خنده زند :
«روزگار نیست!»

تهران : ۱۳۳۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

مرگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

وای ! باز این سایه‌آمد تا درآویزد بجانم
دست ساید برتنم برخاك ریزد استخوانم
تن‌بِاَبری تیره پوشیده است و چشمش دَرسیاهی
میدرخشد چون فروزان مشعلی دَر دیدگانم
خواب میپاشد بچشمم ، تا بِکاَود هردوچشمم
سِحْر میبارد بجانم ، تا فرودآید بجانم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کینهٔ دیرین نهان‌کرده است ومیخوانَد بخویشم
پنجهٔ خونین بخون شُسته است و میجوید نشانم
دل ، ز قهرآکنده تانوشَد چوجادوئی زخـونم
لب ، بزهرآلوده بوسد چوعفریتی دهانـم
سایهٔ مرگ‌است این ، مرگِ من‌است‌این‌سایه‌کامشب
همچو جغدی نوحه خوان ، پَرمیزند برآشیانـم
وآی یاران وآی ! نزدیك‌آمد ونزدیکترشد
ایستاده است اینزمان ، چون دشمنی برآستانـم
هان برانیدش‌که‌کَند از ریشه بنیاد حیاتم
هان بِداریدش‌که بُرد از سینه قلب خونفشانم

. . . . . .

وآی ! جانم رفت و «نیمای من» امشب بی پدرشد
بی پدر شد امشب این رخشنده مِهرآسمانـم
ماند درخُردی «فریبای من» و این بختِ وارون
آنقدر نگذاشت ،کاین‌گُل بِشکُفَد از بوستانـم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آه ! سنگینم خدا راکیست بر نعشم که اینسان
میدهد دراین شب تاریکِ وحشت زا تکانم؟!
این «مهین» است؟ اینکه زاری میکند اینسان بمرگم؟!
این «مهین» است ؟ اینکه اینسان مینهد لب بر لبانم
مایهٔ عُمرِ من است این زن ، که آشفته است مویَش
کوکب بخت من است این زن ، که دارد در میانم

. . . . . .

وای برخیزید ! تابوت آمد وخورشید سرزد
درکفن پیچید و بردارید جسمِ ناتوانم
خیز وچشمانم فروبند ای «مهین» چشمی که دیشب
برتو میافکندم از شادی ، که بینی شادمانم
گورکن برگورِ استاده است چابکتر خدا را
پنبه‌ام درگوش کن تا بسپرد درخاکدانم

. . . . . .

آه ! گورستان هویداگشت وگورِ من عیان شد
تاکِشَد درکام و برپیکر نهد بندِ گرانم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاك میپاشند و میخوانند همراهان بنامم
اَشك میریزند و میریزند گل بر آشیانم
سینه‌ام سنگین شد و تاریك شد یکباره چشمم
دوستان رفتندو رفت از دیده سروِ بوستانم
رفت «نیمای من» وسرگرمِ بازیهای خود شد
تا بجوید شامگاهان ، چون دگرروز ازجهانم
بیخبر ،کامشب نخواهد یافت دیگر در سرایم!
بیخبرکامشب نخواهد داشت جا برزانوانم !
میزنم فریاد ، تا بازآید وبازش ببینم
لیك خامش میشود درگورِ وحشت‌زا فغانم
«آی نیما آی ! . . . بابا رفت . . . باباکردلالا
آی نیما آی ...بابا...مُ. ..رْ...دْ» میگیرد زبانم

شوش ۱۹ر۱۱ر۲۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

مشخصات فنی چاپ «نافه»

چاپ اول

تعداد چاپ : **سه‌هزار نسخه**

تاریخ شروع بچاپ: **آذرماه ۴۱**

تاریخ انتشار : **بهمن ۴۱**

چاپ زندگی : خیابان فردوسی

تلفن ۳۵۵۵۳

مدیر چاپ ورنگی روجلد:

یوسف میرزائی

صفحه‌بند : **آصف بهرامی**

حروفچینی واعراب: **علی جمالی**

جلدزرکوب وصحافی از: **مهر آئین**

گراورها ونقاشی روی جلد از :

آتلیه پارس

دستورچاپ وطرح از : **ا - م**

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لطفاً قبل از مطالعه «نافه» لغزشهای چاپی زیررا تصحیح فرمائید :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۳	۲	بدنامی رسوائی	بدنامی‌ورسوائی
۲۹	۲	کمانی	گمانی
۴۸	۸	دمّید	دَمید
۵۷	کلیشه	لبریز نگاه	لبریز گناه
۶۳	۱	ببخشهای	ببخشای
۶۵	۷	گر	«گر
۹۹	۶	نکشد	نکشد
۱۱۶	۲	آن آتش تیز	این آتش تیز
۱۴۳ تا ۱۴۵	-		بجای پرانتزها، گیومه
۱۴۴	۱۳	بیاد	بباد
۱۶۰	۸	برِگرد	برِگرِد
۱۸۵	۲	نامحرمی	بیگانه‌ای
۱۹۷	۵	تنك	تُنُك
۲۰۸	۱۱	(امیدزوال !)	« امیدزوال »
۲۱۳	۱۱	خرگه	خرگَه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دو کتاب :

التفاصیل

رها

ازهمین شاعر منتشر شده‌است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org